

به نام آن که جان را فکرت آموخت

درنگی بر اظهارات استاد واصف باختری، پیرامون زبان دری و یا فارسی

استاد واصف باختری از شاعران، قلم به دستان و اندیشمندان نام آور کشور ما است. از خدای بزرگ برای شان تندرستی و شادکامی تمنا می‌کنم. با این که من به استاد باختری ارادت تام دارم، ناگزیرم نکته نظر های خود را در مورد صحبت تلویزیونی شان که پیرامون زبان دری یا فارسی بود، ابراز کنم. جناب استاد فرموده اند که: «ما قبل از تصویب قانون اساسی، مضمونی به نام «قرائت فارسی» داشتیم که بنابر ملحوظات سیاسی، به جای آن «دری» را جانشین کردند. این مردم، زیرک و زیرک سار بودند و به منظور ایجاد دیوار ها میان کشور های همسایه به این عمل دست یازیدند. من به این نظرم که:

زبان فارسی بازمانده ی زبان پهلوی و لهجه ی متأثر شونده از زبان دری است. ولی به خاطر این که کلمه "دری" در زبان محاوره کمتر استعمال شده است و نفوذ کلمه ی فارسی و فارس بعد از دوره ی صفوی ها و استیلای آنان بر کشور ما نسل به نسل مورد استفاده بوده است و اکنون که آنان بخواهند روش و دگرگونی کلمه را از "فارسی" به "دری" بیان دارند، شاید برای مردم عام نامأنوس باشد، لذا کلمه ی "پسوند" فارسی دری را بکار می‌برند. این کار را با تأسف حتی استادان و دانش مندان ما نیز انجام می‌دهند.

اهل پژوهش از جمله دانشمندان نامدار ایران در عرصه زبان و ادبیات، همچون ملک‌الشعرا بهار، سعید نفیسی، بدیع الزمان فروز انفر، پرویز ناتل خانلری، ذبیح الله صفا، شاهرخ مسکوب، احمدعلی رجائی، جلال متینی، داریوش آشوری، محمود افشار یزدی و ... که در ایران دوستی و دلبستگی شان به زبان و ادب پارسی است، براین عقیده اند که زبان دری، نخست در خراسان و ماوراءالنهر بوجود آمده و بعد به سوی غرب خراسان یعنی ایران امروز راه باز نموده است و به نظر آنها این امر امروزه پدیده‌ای پذیرفته شده است. البته استفاده ی این دو کلمه ی مرکب "فارسی دری" برای زبان "دری" جایز نیست. ادیب و نویسنده، مکلف است تا ذهن مردم را با اصل کلمه آشنا سازد و تنها به کلمه "دری" اکتفا کند.

داکتر محمود افشار یزدی، مورخ ایرانی می‌نویسد: «در ایران و میان خارجیان (فارسی) مشهور تر است. در تاجیکستان و افغانستان، اخیراً بعضی آن را تاجیکی و دری مطلق می‌نامند. (دری) بهترین اصطلاح مشترک بر آن است.»

دلیل شهرت فارسی در ایران و نزد خارجیان، چاپ و نشر کتب زیر نام (فارسی) است که از سال ها بدین سو، فارسی نوشته اند، تا حدی که نویسندگان و اهل قلم افغانستان نیز، همین امروز (فارسی) می‌گویند و می‌نویسند.

داکتر محمود افشار یزدی، مورخ سرشناس ایران در کتاب «افغان نامه، جلد سوم، صفحه ی 35 می‌نویسد: «به استناد کتیبه ی ما نحن فیهای بغلان، باید گفت که مادر «زبان فارسی»، «دری» به شکلی که در این کتیبه ثبت شده، در حدود قرن اول و دوم میلادی، یعنی تقریباً دوهزار سال قبل وجود داشت و این زبان از آن سیمای قدیم تا اوایل عهد اسلامی در مدت پنج و شش قرن به قیافت زبان دری قرون نخستین اسلامی درآمد که نمونه ی کهن تر نثر آن در مقدمه ی شاهنامه ی ابو منصور ی 346 هجری موجود است.»

بنابر این،

ملت افغانستان با اتکاً به قانون اساسی، رأی اکثریت مردم و نتایج تحقیقات منابع تحقیقاتی فرهنگی افغانستان، ملزم اند تا کلمه "دری" را "بجای" پارسی دری" استفاده کنند.

در این مورد به صحبت مفصل رادیویی بنده با جناب عمر ملکیار، رادیوی گنج شایگان در همین سایت افغان جرمن آنلاین مراجعه شود.

جناب استاد باختری فرموده اند که:

زبان مردم تاجیکستان، تاجیکی نبوده، بلکه فارسی است.

من به این نظرم که:

زبان دری، زبان مشترک افغانستان و تاجیکستان است.

داکتر محمود افشار یزدی، مورخ ایرانی، در کتاب افغان نامه، جلد سوم، صفحه ی 63 می نویسد:

« هنگامی که به سال 1340 در کابل بودم، شبی را به تیاتر آن جا، که گروهی از هنرمندان تاجیک که از تاجیکستان آمده بودند و نمایش می دادند، رفتم. گوینده ی تاجیک از پشت پرده به صحنه آمد و خطاب به افغانان اظهار داشت: « ما به کشور شما که هم زبان ماست آمده ایم» حاضران برای همین یک جمله ی کوچک به شدت و طولانی دست زدند. پیدا بود کابلی ها تا چه اندازه به زبان دری خود علاقه دارند. گوینده ادامه داد و گفت: « درود و سرود آورده ایم.» این کلمات دلنشان و دلنشین بار دیگر تالار نمایش خانه را از شادی به صدا و لرزه درآورد. همان شب در آن جا حس کردم که افزوده بر ساز و آواز گوش نواز تاجیکان و کف زدن های جانانه ی افغانان، یک نغمه ی باطنی، یک ترانه و سرود دلنواز خاموش و پنهانی که شنیده نمی شد، ولی هم آهنگ و هم زمان در اندرون دل ها می نواخت، افغان و تاجک، همه را در آن هم نوا کرده بود. این پیوستگی نبود مگر به واسطه ی زبان مشترک دری. من نیز که در آن میان شاید تنها ایرانی بودم که حضور داشتم، از شادی دلم لبریز شده بود و آرام نداشتم. آن شب از شیرین ترین شب های اردی بهشت من در کابل بود که فراموش نمی شود.»

دکتر محمود افشار یزدی، ادب شناس و مورخ ایران با روشنی می نویسد: " زبان دری پیش و بیش از آن که به ایران تعلق داشته باشد از آن افغانستان و تاجیکستان است. به علت این که زادگاه و پرورشگاه آن خراسان قدیم، افغانستان و ماوراءالنهر (بخارا و سمرقند) و بلخ و غزنه بوده است. رودکی و عنصری، همچنان که فردوسی و فرخی و بسیار دیگر، از زادگان و پرورش یافتگان خراسان بوده اند. چند صد سال بعد است که سعدی و حافظ در فارس ظهور کردند."

تاجیکان باید برای حفظ و حراست از زبان خود، اقدامات لازمه را اتخاذ نموده، نگذارند زبان و فرهنگ شان توسط دیگران تحریف شود.

استاد باختری فرموده اند که:

کلمه ی دری، در شعر شاعرانی که از ایران برخاسته اند، بیشتر دیده شده.

دلیل و علت آن را از زبان محمد تقی بهار می خوانیم:

محمدتقی بهار ملک الشعرای ایران در مقاله ی می نویسد:

"« رفته رفته زبان دری از خراسان (افغانستان امروز) به سایر نقاط ایران سرایت کرده، و نوشتن کتب به زبان پهلوی مختص زردشتیان شد، و گفتن شعر به زبان پهلوی به معدودی قلیل انحصار یافته، و سایر فضلا به تقلید فضایی خراسان، (افغانستان امروز)، کتب و اشعار خود را به زبان دری نوشتند. « بدین ملحوظ، ما می دانیم که اساتید مانند سعدی و حافظ و تا امروز، همه، آثار خود را به زبان دری آفریدند و از اینرو آثار شان جاودانه شد. امروز کسی از اشعار سروده شده ی حافظ به زبان محلی شیرازی یاد نمی کند و مفهوم آن را نمی دانند.

ملک الشعرای ایران، کاملاً دقیق، به جا و زیبا فرموده اند، شعرای مانند سعدی و حافظ و باقی همه از ایران برخاسته، سرودن به زبان دری را بر خود فخر می دانند.

سؤال این جاست که، در زبان دری، چه اعجاز نهفته است که همه شعرای از ایران برخاسته در توصیف آن به حد غلو پیش رفته اند؟؟

داکتر افشار یزدی، مورخ ایرانی، در مورد زبان دری که زبان ادبی مردم ایران شده بود و هست، می گوید:

" « زبان دری که زبان ادبی فارسی زبانان بلکه دیگر مردم شده بود، از برکت وجود شعر و شاعران با چنان رغبت و سرعتی در سراسر فلات ایران رواج یافت که می بینیم غضائری رازی از اهل ری با عنصری بلخی در سده ی چهارم هجری به یک لحن ادبی، شعر می گفته اند. قصایدی که این دو در مدح سلطان غزنوی، ولی در هجو یک دیگر، بر یک وزن و قافیه ساخته اند، بر این معنی حکایت می کند.»

این هم دلیل محکم دیگر از مورخ سرشناس ایران که به وضاحت گرایش شعرای برخاسته از ایران را به زبان دری نشان می دهد و تا امروز زبان دری، به حیث زبان ادبی در ایران بکار برده می شود.

سریال حضرت یوسف، از جمله ی شهکار های سینمای ایران است، و آن چه به این فیلم عظمت بخشیده است، زبان ادبی کلاسیک دری است. فیلم ساز این سریال می گوید: " « فرج الله سلحشور، کارگردان سریال ایرانی "یوسف پیامبر"، در این باره می گوید: "ما از باب این که فرهنگ این سریال فرهنگ درست و زبان ادبی و کلاسیک باشد، این زبان را انتخاب کردیم و خوشبختانه مورد توجه مردم تاجیک هم قرار گرفت."

سریال حضرت یوسف، سخت مورد توجه و استقبال مردم افغانستان و تاجیکستان، قرار گرفت. دلیل آن، زبان مشترک این دو کشور است که در این فیلم به وجه احسن با آن سخن رانده شده. بنده حتی به خاطر شیوایی زبان، این فیلم را با خانواده ی خود بار بار تماشا کردم.

استاد باختری، در صحبت شان اشاره به حکایت حکیم ناصر خسرو بلخی چنین گفته اند:

" حکیم ناصر خسرو قبادیانی بلخی، در سرگذشت شاعر قطران تبریزی در سفرنامه می نویسد: او به زبان فارسی شعر نیکو می گفت، اما زبان فارسی را نمی دانست. "

این اظهار عقیده از استاد معظم بعید است، مگر ممکن است کسی به عنوان شاعر به یک زبان شعر سراپد و همان زبان را نداند؟

اصل چنین است:

حکیم ناصر خسرو قبادیانی بلخی، در نیمه ی اول قرن پنجم هجری از بلخ به سوی دیار مغرب مسافرت کرد، به تبریز رسید و با قطران تبریزی شاعر معروف آشنا شد که زبان دری را نمی دانست. در تبریز زبان پهلوی ساسانی رایج بود. حکیم در سفرنامه خود در زمینه می نویسد که: "... و در تبریز قطران نام شاعری دیدم، شعری نیک میگفت اما زبان فارسی نیکو نمی دانست پیش من آمد دیوان منجیک و دیوان دقیقی بیاورد و پیش من بخواند و هر معنی که او را مشکل بود از من پرسید، به او بگفتم و شرح آن بنوشت و اشعار خود بر من خواند.

خوب، مسلم است که دیوان دقیقی و منجیک به زبان دری سروده شده که شاعر قطران در فهم لغات وی دچار مشکل شده بود.

پس از آشنایی قطران به زبان دری، در ترکیب بندی بر دانستن زبان دری فخر می کند و از زبان دری بدین گونه یاد می کند و می سراپد:

که مرا بر شعر گویان جهان فخر آمدی .. من در شعر دری بر شاعران نگشادمی
استاد باختری در صحبت خود چنین اظهار نظر کرده اند که:

" نباید دیوار چین احداث کرد میان زبان دری، فارسی و تاجیکی، این ها سه لهجه از یک زبان استند. "

زبان شناسان به این عقیده اند که:

زبان دری افغانستان، دارای لهجه های مثل: کابلی، هراتی، ایماقی، بلخی، پنجشیری، دهواری و گویشی مانند، هزارگی می باشد، زبان فارسی ایران، دارای لهجه های مثل: اصفهانی، تهرانی، کرمانشاهی، قمی، شیرازی، آبادانی، همدانی و گویش های مانند، بوشهری، بیرجندی، بهبهانی، سیستانی، دزفولی، شوشتری، دشتی- تنگستانی، لارستانی، و زبان دری تاجیکستان، دارای لهجه های مثل: خجندی، دروازی، سمرقندی، کولابی و گویشی مانند، بخارایی می باشد.

در این که، دری، فارسی و تاجیکی به قول استاد باختری، هر سه لهجه های متفاوت از یک زبانی که نام ندارد، می باشد، برای من کاملاً تازه و ناآشنا است.

استاد باختری فرموده اند که:

" گواه بسیار عادل و مدرک بسیار محکم و مستدل ما این است که نخستین گویندگان و شاعران بزرگی که به زبان فارسی دری شعر سروده اند، از نواحی سیستان، بلخ و ماورالنهر بودند، مثلاً: محمد ابن وصیف سجستانی، حنظله بادغیسی، و کتاب های بسیار کهن به زبان فارسی دری، مثلاً: حدودالعالم، که نویسنده ی آن با تأسف شناخته شده نیست، اما محققان بنا بر دلایلی و قرآینی تشخیص داده اند که، از مردم جوزجانان است. یا کتاب الابنیه، یکی از مهم ترین کتب در زمینه ی طب قدیم که در شهر هرات نوشته شده، خلاصه، تمام بزرگان ما به زبان فارسی دری نوشته اند. "

تا آن جا که من مطالعه دارم:

اکثر تذکره نویسان به این باور اند که زبان و ادبیات دری در قرن اول هجری به طور کامل آن در افغانستان (خراسان) منحصراً زبان ادبیات، سیاست و اجتماع مطرح گردید. اگر ما به قدیم ترین آثار رو بیآوریم و عمیقاً مطالعه کنیم با وضاحت درمی یابیم که همه ی این کتب به زبان سلیم دری نوشته شده است مانند گرشاسپ نامه، شاهنامه ابی منصور، شاهنامه دقیقی بلخی، تاریخ سیستان، عجائب البلدان، حدود العالم، تفسیر طبری و امثال آن. در این مورد، صاحب نظران و مورخین به این نظر اند که:

داکتر افشار یزدی در افغان نامه می نویسد:

" نخستین گویندگان ادب زبان دری، از ماورالنهر و افغانستان کنونی به عرصه رسیده اند، مانند رودکی بخارایی، 220 هجری، محمد وراق هروی، 221 هجری، محمد وصیف سکزی و غیره. خود زبان دری هم، چنان که نوشتیم، پرورش یافته ی آن نواحی است. عنصری و شهید و مولوی و ناصر خسرو قبادیانی و ابن سینا و بسیاری دیگر همه بلخی و از یادگار های آن زمانند. قبل از حمله ی ترکان و مغولان و ازبکان و دیگر طوایف به اصطلاح تاتار و تورانی، در عصر سامانیان و غزنویان، حتی بخارا و سمرقند از مراکز مهم زبان دری بوده است "

شادروان پروفیسور عبدالاحمد جاوید، که پژوهش های گسترده ی در مورد زبان و ادب دارد، می گوید:

... "وجود زبان دری پیش از اسلام ثابت است. از قرن اول و دوم به جز چند شعر هجائی آثار دیگری به ما نرسیده، اما در قرن سوم است گویندگانی در بلخ، بخارا، هرات و سیستان پدید آمدند و بنیان ادب دری را گذاشتند. چنان چه در همین آوان یک بیت شعر، یک رساله و یا یک کتاب در سراسر ایران امروز به زبان دری بوجود نیامده است و اصولاً هم نباید باشد".
این تاکید شادروان داکتر جاوید که، «اصولاً هم نباید باشد» بیانگر حقایق تاریخی زبان بوده از اهمیت خاص برخوردار است.

در مورد زبان مولانا جلال الدین بلخی، حکایت جالبی را از داکتر افشار یزدی در افغان نامه می خوانیم:

" هنگامی که نگارنده ی این کتاب در این عصر به قونیه رفته بودم، در دهلیز آرامگاه مولانا دیدم که دو تابلو ، یکی به ترکی و یکی به انگلیسی به دیوار آویخته اند که مفاد آن این بود:
« مولوی یک شاعر ترک است ، ولی چون در زمان او فارسی زبان ادبی بوده، اشعار خود را به این زبان سروده است.
خواننده ی نا آشنا به تاریخ ادبیات چه می داند که مولوی از بلخ به قونیه آمده و زبان وطنی او دری بوده است." فصیح ترین لهجه ی دری در بلخ تلفظ می شده. مولانا گوید:
در سفر گر روم بینی گر ختن .. از دل تو کی رود یاد وطن

جناب استاد باختری، در صحبت شان اشاره به شعرای نیم قاره ی هند کرده و پرسیده اند که شعرای از قبیل: غنی کشمیری، بیدل و اقبال لاهوری به کدام زبان شعر سروده اند، دری یا فارسی؟ و تاکید شان بر این است که، شعرای نیم قاره ی هند به زبان فارسی سروده اند. و اضافه می کنند که شعر بیدل، در ایران خواننده و خواننده ی زیاد نداشت، اما امروز کراراً شعر بیدل به چاپ می رسد.

بیا بید یک نظر به تاریخچه ی زبان دری در نیم قاره بیاندازیم و بعد می رویم به مشخصات:

زبان دری در هند و پاکستان: (از کتاب افغان نامه، مورخ، داکتر افشاری یزدی)

مهم ترین ناحیه ی که بعد از ایران و افغانستان و تاجیکان و بعضی دیگر از نقاط ترکستان روس، مانند ، سمرقند و بخارا، که وطن زبان دری در این نواحی بوده و هست، پاکستان و هندوستان می باشد.
یکی از خصوصیات مهم این دوره این است که زبان دری بین هندوان محبوبیت پیدا کرد. در زمان فیروزشاه تغلق عده ی از دانش مندان هندی جمع شدند و کتاب های را به زبان دری ترجمه نمودند. تاریخ فرشته می نویسد:
" آموختن زبان دری برای هندوان در دوره ی لودی مطلبی بود عادی و متداول. مطلب قابل توجه این است که وسایل تحصیل زبان دری را در آن وقت تهیه می کردند و هندوان از موقع استفاده نموده به آموختن این زبان می پرداختند..... برجسته ترین دانش مندان طبع شعر نیز داشتند و به زبان دری از ایشان برجای مانده است.
کتب زیاد و با ارزش را به زبان دری ترجمه نمودند. معروفترین این کتب، طب اسکندری یا معدن الشفا که ترجمه ی طب هندی میباشد و فرسنامه ی هاشمی و غیره."
داکتر افشار یزدی می نویسد:

اگر ما به هندوستان و پاکستان علاقه داریم یا ادبای آن ها بما تمایلی نشان می دهند به واسطه ی سابقه ی زبان دری در آن کشور ها می باشد. افغان نامه صفحه 81 جلد سوم

" زمانی که اعلیحضرت محمد ظاهر شاه به هندوستان سفر کرد، نطق های که میان ایشان و رئیس هندوی جمهوری هند رد و بدل شد به زبان دری بود. پادشاه افغانستان بزبان ملی خود یعنی دری صحبت کرد. اما ریس جمهور هند نیز به زبان دری خیر مقدم گفت و خواسته بود احترام خاص به شخص پادشاه افغانستان بگذارد. شاید ریس جمهور هند بدین واسطه خواسته است به این نکته ی تاریخی نیز جلب توجه نماید که زبان ادبی دری در هند پیشینه ی تاریخی دارد و قرنهای این زبان در دیار هند زبان رسمی بوده. و این زبان را افغان ها چه پشتو زبان و چه دری زبان به هند برده اند. ظاهر شاه در هر کشوری که میرفت بزبان دری نطق می کرد و مهمانداران نیز وی را به زبان دری پذیرایی می کردند.

مورد دیگر:

در روزنامه ی کیهان که به قلم فرامرزی سر دبیر روزنامه ی کیهان بود، نوشته است: « ملیت ما و زبان ما محو ملیت و زبان عرب نشدند و آن ایرانیانی که از نو ایرانیت را زنده کردند، افغان ها بودند..»

و اما در مورد ابوالمعانی بیدل:

جناب استاد باختری بدین نظر اند که آثار بیدل به زبان فارسی سروده شده.

داکتر محمد رضا شفیعی کدکنی در کتاب خود زیر نام « شاعر آینه ها» در مورد بیدل می نویسد:

" ... و از شگفتی ها این که در ایران، حتی تحصیل کردگان رشته ی ادبیات، حتی اکثریت دارندگان درجه ی دکتری ادبیات، و بسیاری از شیفتگان جدی شعر، او را نمی شناسند، حتی بسیاری از آنان نام او را نشنیده اند. شاید چنین امری در مورد هیچ شاعری، در تاریخ ادبیات هیچ ملتی دیده نشده باشد."

اگر به قول استاد باختری، زبان بیدل فارسی می بود، هرگز به چنین اظهاراتی از سوی جناب کدکنی بر نمی خوردیم و بیدل در کنار سعدی و حافظ شاعر نام آور در ایران می بود، و شاید هم کتب و آفری در مورد وی به حلیه ی طبع آراسته می گردید.

اما واقعیت این است که، زبان بیدل، دری بوده و بیدل به زبان پُر رمز و راز و پیچیده ی دری سخن گفته است. بیدل با ابداعات تازه بر غنآمدی زبان دری افزوده است و ما وارثین زبان و ادبیات دری ممنون و مدیون وی هستیم.

تا امروز با وصف تحقیقات دوامدار و پژوهشگری در آثار بیدل، در ایران، کتابی به چاپ نرسیده که کلام بیدل را با جهان بینی وی به ما معرفی کرده باشد. تنها تجدید چاپ آثار وی با ویراستاری های مختلف و چند کتاب محدودی از نویسندگان افغان که در این دو دهه تلاش دارند تا آثار بیدل را به عناوین مختلف به ملت ایران معرفی کنند. نبشته ها و تحلیل های نویسندگان ایران در این اواخر نشان می دهد که زبان بیدل برای آن ها هنوز گنگ جلوه می کند و هر کدام نویسنده، بیدل را به دُعم خود معرفی می کند. در بسیاری از گردهمایی و نشست های خود، زیر نام کنفرانس و کنگره در مورد بیدل، از نویسندگان و بیدل دوستان افغان نیز دعوت می کنند تا برای شان چیز های در مورد بیدل بگویند.

جای شگرف است که حتی نام بیدل بر بسیاری ها دشوار می نماید، به جای « میرزا محمد عبدالقادر بیدل» می گویند، مولانا عبدالقادر بیدل دهلوی.

به هر صورت، مشاجره ی بیدل با شاعران مهاجر فارس قدیم در دهلی بر سر زبان و لهجه، خود دلیل و سند محکمی است که خواننده ی آگاه و با ذوق و محقق ژرف نگر هنگام خواندن آثار بیدل، به خصوص غزلیات وی، از آن آگاه می شود. اگر زبان بیدل مانند آنها فارسی می بود، چه نیازی به مشاجره و مباحثه می بود.

در دیوان غزلیات بیدل به بیشتر از هشت غزل برمی خوریم که همه ی آن در باب مشاجره ی بیدل با شاعران فارس است، برای اینکه از مطلب اصلی دور نشویم، به طور خلص به یک اشاره اکتفا می کنم:

امروز ناقصان به کمالی رسیده اند .. کز خودسری به حرف سلف خط کشیده اند

از صنعت محاوره ی لولیان فارس .. هندوستانیان به تمغل خزیده اند

بیدل به شاعران فارس، لولیان فارس خطاب می کند. و هندی ها نیز تحت تاثیر شاعران فارس رفته، به تمغل، یعنی به تقلید از آن ها برخاسته اند. و در مورد لهجه ی آن ها می فرماید:

حریف مردم بد لهجه بودن، آسان نیست .. کسی مباد طرف، با عذاب روحانی

نکاتی که برای دانستن در مورد زبان دری از اهمیت برخوردار است، در همین نبشته درج می کنم:

در مورد زبان دری از پروفیسور فورون فرانسوی که استاد دانشگاه کابل بود

در نبشته ی زیر عنوان پارس و افغانستان چاپ 1951 م. در صفحه ی 203 می نویسد:

چند زبان در افغانستان تکلم میشود که عمده ی آنها فارسی و پشتو میباشد. فارسی مرسوم کاملا فارسی ایران نیست. قدیمی تر است.

داکتر افشاری در افغان نامه می نویسد: شاعران دری زبان در افغانستان

هم اکنون شاعران دری زبان مهمی چون خلیلی و صدقی و خلیل و دیگران در افغانستان میباشند. زبان دری رایج در افغانستان بیشتر کلمات فارسی سره و کمتر الفاظ غربی نامانوس دارد تا فارسی ایران. این ها همه دلالت بر قدامت و اصالت آن دارد.

وی ادامه می دهد:

باید به قصد تعمیم معارف زبان « مفید تر » را در اختیار عموم قرار داد. امیدوارم این نظر های مرا که از لحاظ تعلق من به قلمرو زبان دری اظهار شده مداخله در امور داخلی افغانستان ندانند، زیرا قلمرو زبان و ادبیات میان ما مشترک است و همانطور که شما از تالیفات ما استفاده میکنید ما هم از تصنیفات شما بهره مند میشویم و از دست رفتن فارسی در آنجا از فرهنگ ما هم می کاهد. مانند گذشته، رهبری زبان و ادبیات دری را در دست داشته باشید. ما به همراه شما می آییم.

شعر و ادب دری در دولت عثمانی ها

بعد از این که عثمانیان جای سلجوقیان را گرفتند، بار دیگر و بیش از پیش شعر و ادب دری در دولت عثمانی از سرحد ایران تا سرحد اتریش رونق یافت.

بایزید، تیمور، قره یوسف و سلطان احمد جلایر با اینکه همه ترک زبان بودند با انشای دری مکاتبه میکردند.

جامی معاصر سلطان محمد فاتح بود. سلطان او را به استامبول دعوت نمود، اما جامی به آن جا نرفت.

زبان دری چنان و چندان عزیز بود و آنرا دوست میداشتند و با آن انس و الفت داشتند که بعضی از سلاطین و سلطان زادگان اهل عثمان بزبان دری فصیح شعر میگفتند و دیوان شعر داشتند. از جمله سلطان سلیم اول « سلطان جم » پسر سلطان محمد فاتح است که قسطنطنیه را در سال 1453 فتح نمود. او بزرگترین شاعر دودمان عثمانی میباشد. دیوان شعری هم بزبان دری دارد و سلیمی تخلص شعری او بوده است. گوید:

هر دود که بالا رود از سینه ی چاکم .. ابری شود و گریه کند بر سر خاکم

.....
در میان دو زلف لعل لبت .. در سیاهی چو آب حیوان است
ذقنت در حریم باغ جمال .. سیب سیمین، و یا زرخدان است

.....
تا خرقة و سجاده ام ارزد درمی چند .. خواهم طرف میکده رفتن قدمی چند
درکش قدحی چند و فلک را عدم انگار .. در خاطرت از دور ببینی المی چند
در گلشن دوران، همه در دور قدح کن .. چون نرگس ازاده چو یابی درمی چند
همدم بجز از باده مسازید حریفان .. از عمر گرانیامه چو باقی ست دمی چند
حال دل عشاق، سلیمی تو چه پرسی .. در میکده با عشق و جنون، متهمی چند

دایره المعارف برتانیه می نویسد:

زبان های ایرانی که فارسی مهم ترین آن هاست، مطلق به خانواده ی زبان های هندو اروپایی می باشد. زبان ایران باستان «فارس قدیم» و سانسکریت، دسته ی آریین آن را تشکیل می دهد.

اضافه می کند: آریین و ایران از یک اصل می باشند، زبان ایرانی را از حیث زمان تقسیم کرده اند به « باستان » ، « میانه » و « جدید» زبان ایران باستان آنچنان که هخامنشیان در بنا های خود در قرن چهارم تا ششم قبل از میلاد به کار برده اند، کم کم بعد از خود شان پس از حمله ی اسکندر و سلطنت سلواکی ها از میان رفته است. زبان ایرانی میانه از قرن سوم و دوم قبل از م در دوره ساسانیان « 651 / 224 م » جریان داشته و با فتح عرب از میان رفته است.

از کتاب افغان نامه، داکتر افشار یزدی

افغانستان در تشکیل دولت های ایران سهیم بوده

بعد از این که ایران بزرگ از زیر سلطه ی عرب بیرون آمد، افغانستان در تشکیل دولت های ایران و شاهنشاهی ایران سهیم بوده است. گاهی هم آن را از نظر سیاسی، نظامی، ادبی و اجتماعی یا مذهبی رهبری مینموده است.

ایرانیان گذشته ی مشترک و سهم عظیم افغانستان را قبول دارند

نویسندگان جدید افغان در مورد های سیاسی و نظامی و تاریخی و حتی ادبی تا ممکن است از ایران به عنوان شریک نام نمی برند و حساب خود را تقریباً از ابتدای تاریخ از ما جدا کرده اند، شاید از این جهت باشد که میترسند، سهم افغانستان که در این امور مشترک، بسیار است، تحت الشعاع نام ایران قرار گیرد. چنین تصویری باطل است. نگارنده، همچنانکه همه ایرانیان، با کمال میل و افتخار، گذشته ی مشترک و سهم عظیم افغانستان را قبول داریم.

سخن آخر:

در این اواخر، شنیدم که یک عده فرهنگیان و شاعران افغان، موسسه ی را بنام «دَر دری» در کابل که جناب کاظم کاظمی، در رأس آن قرار دارد، بازگشایی کرده اند. از شنیدن این خبر و به خصوص نام سنگین آن «در دری» مسرور گردیدم و برایم خبری مسرت بار بود. بعد از تفحص و مرور چند مطلب از دست اندرکاران این موسسه ی فرهنگی از طریق رسانه ها، به مصاحبه ی جناب کاظمی با بی بی سی با این سطور برخوردیم: «این شاعر افغان وضعیت زبان های افغانستان را نابسامان ارزیابی می کند و می گوید، موسسه ی در دری تصمیم دارد که در زمینه ی آموزش زبان فارسی برنامه های را در افغانستان اجرا کند.» و در مصاحبه ی دیگر، جناب کاظمی در صحبت شان با دویچه وله در مورد زبان مردم افغانستان چنین اظهار نظر کرده اند «بسیاری از واژگان را به کار نمی بریم و می گوئیم که این فارسی است. در حالی که زبان فارسی از خود کشور ما برخاسته و به دیگر جا ها رفته و گسترش پیدا کرده است.»

راستش برای من قابل باور نیست، موسسه ی به نام «دَر دری» در کشور دری زبان بازگشایی می شود تا زبان فارسی را به مردم بیاموزاند، یعنی چه؟ کسی که زیره به کرمان نمی برد. اظهارات جناب کاظمی در مورد زبان فارسی و در این که این زبان از افغانستان برخاسته و به دیگر جا ها رفته و گسترش پیدا کرده، نهایت غم انگیز و قابل تأمل است.

جناب کاظمی:

" «موسسه دَر دری را بر آینده ادبیات و فرهنگ افغانستان تاثیرگذار می داند و به این نظر است که یک جوش تازه در میان جوانان برای کار جدی در عرصه ادبیات و فرهنگ به چشم می خورد.»

من هم فعالیت این موسسه را تاثیرگذار می دانم، اما چه تاثیری؟ به نظر من به قول معروف:

اگر این مدرسه است و این ملا

کار طفلان خراب می بینم

لازم است تا فعالیت های این موسسه، از جانب کمیسیون با صلاحیت که در عرصه ی ادبیات، زبان و فرهنگ صاحب نظر باشد، پی گیر مورد ارزیابی قرار بگیرد و کتاب یا نشریه و رساله ی که از سوی این موسسه به چاپ می رسد، قبلاً باید بازخوانی شود و یا اگر همچو تدابیری اتخاذ نمی گردد، هرگز با چنین دست آورد و دانش اندک و نادرست از زبان و ادبیات که دست اندرکاران این موسسه دارند، اجازه ی فعالیت به آنان داده نشود. وزارت فرهنگ بر آن است تا زمینه ی فعالیت در عرصه ی ادبیات و زبان را برای نسل جوان آماده کند، تا فرهنگ کشور تحریف نشود.

التماس و دعا

برگرفته از سایت افغان جرمن آنلین

www.roshanak.nl